

A Critical Examination of the Traditional Theory of Subject-Predicate Asymmetry

Houman Mohammad Ghorbanian *

Assistant Professor, Department of Philosophy,
Faculty of Literature and Humanities, University of
Isfahan, Isfahan, Iran

Abstract


According to the asymmetrical view that has its roots in Aristotelian philosophy, there is a close correspondence between syntactic categories and ontological categories, and the reference of the subject term and predicate term belong to different ontological types of objects. This asymmetry is defended by Frege and his philosophy of language in a different way. On the other hand, some believe in a symmetrical interpretation of subject and predicate relation. Suppose there was no ontological difference between the subject and predicate. In that case, we could have neutral language in which we can change the position of the subject and predicate terms without any change in the proposition's meaning. However, as we show in this paper, this language would be syntactically inconsistent and produce some contradictions. Moreover, the scientific generalizations would become nonsense in semantic analysis, and all the existential sentences would be true. Therefore, the neutral language does not have the expected adequacy, and the symmetry of the subject and predicate could not be defended accordingly.

Keywords: Grammatical Categories, Logical Categories, Metaphysical Categories, Subject-Predicate Symmetry, Neutral Language.

* Corresponding Author: h.ghorbanian@ltr.ui.ac.ir

How to Cite: Mohammad Ghorbanian, H. (2023). A Critical Examination of the Traditional Theory of Subject-Predicate Asymmetry, *Hekmat va Falsafeh*, 18(72), 195-217.

مطالعه و نقد دیدگاه سنتی درباره عدم تقارن موضوع-محمول

استادیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان،
اصفهان، ایران *  **هومن محمد قربانیان**

چکیده

در دیدگاه رایج درباره رابطه میان مقولات زبانی و مقولاتی وجودشناختی که از ارسطو به ما رسیده است، مقولات نحوی تطابق کاملی با مقولات متافیزیکی دارند و مدلول لفظی که موضوع جمله است جزو مقوله وجودی متفاوتی نسبت به مدلول لفظ محمول است. این دیدگاه به عدم تقارن وجودشناختی موضوع و محمول شناخته می‌شود و در منطق ارسطو به یک شکل و در منطق فرگه به شکل دیگری تأیید می‌شود؛ اما تقارن وجودی موضوع و محمول نیز طرفدارانی دارد. اگر مدلول موضوع و محمول از لحاظ وجودی باهم تفاوت اساسی نداشته باشند، می‌توان زبانی خنثی داشت که در آن بتوان جای موضوع و محمول را در هر جمله بامعنایی عوض کرد؛ اما همان‌طور که در این مقاله نشان می‌دهیم چنین زبانی از نظر نحوی به تناقض می‌انجامد و ناسازگار است. همچنین از نظر سمانتیکی در این زبان تعمیم‌های علمی بی‌معنا و هر جمله وجودی صادق خواهد بود؛ بنابراین زبان خنثی کفایت لازم را ندارد و بر اساس آن نمی‌توان از تقارن موضوع-محمول دفاع کرد.

کلیدواژه‌ها: مقولات زبانی، مقولات منطقی، مقولات متافیزیکی، تقارن موضوع-محمول، زبان خنثی.

۱. مقدمه

در این مقاله قصد داریم درباره دو موضوع و مسئله مرتبط با هم کاوش و پژوهش کنیم: اولین مسئله این است که آیا مقولات زبانی که خود را در دستور زبان نشان می‌دهند همان مقولات متافیزیکی هستند و مسئله دوم این است که به کمک یافته‌های قبلی، معنایی دقیق برای مفهوم تقدم وجودشناختی (Ontological Priority) ارائه دهیم. در ابتدا پاسخ سنتی به مسئله اول را بیان می‌کنیم که طبق آن اشیایی وجود دارند که اگرچه می‌توانند موضوع گزاره قرار گیرند اما نمی‌توانند محمول باشند، سپس با کمک انتقاد مشهوری که فرانک رمزی در برابر این پاسخ اقامه کرده به تدقیق آن می‌پردازیم. ارزیابی این انتقاد و موارد مشابه دیگر، مسئله عام‌تری را پیش می‌کشد که با عنوان تمایز میان موضوع-محمول یا رابطه میان منطقی و متافیزیک شناخته می‌شود. آنچه در نهایت به آن می‌رسیم این است که رد پاسخ سنتی کار راحتی نیست و مسیر پیچیده‌ای پیش روی این رؤیا وجود دارد. بحث‌های پیشرفته در نحو (سینتکس) و سمانتیک زبان خنثی از نظر متافیزیکی، نشان می‌دهد به راحتی نمی‌توان ادعا کرد: مدلولِ الفاظِ موضوع یا محمول گزاره‌ها می‌توانند اشیایی از مقوله منطقی واحدی باشند و در نتیجه بنا کردن نظریه تقدم وجودشناختی بر اساس تمایز میان موضوع و محمول، رویکرد نادرستی است.

درواقع در این مقاله این فرض سمانتیکی-متافیزیکی را زیر ذره‌بین قرار می‌دهیم که آیا به‌راستی الفاظ مفرد و مدلول آن‌ها در مرتبه وجودی بالاتری نسبت به مدلولِ الفاظِ محمول قرار دارند؟ و دو نظام سمانتیکی جایگزین برای آن پیشنهاد می‌کنیم؛ و در نهایت خواهیم دید که تطبیق دادن مقولات متافیزیکی با مقولات نحوی، خصوصاً مقوله جوهر با مقوله موضوع، یک انتخاب است، زیرا نمی‌توان طی یک استدلال فلسفی و به نحو پیشینی اثبات کرد که جواهر نمی‌توانند مدلولِ الفاظِ محمول باشند.

۲. دیدگاه سنتی درباره نسبت مقولات متافیزیکی و مقولات منطقی

حداقل از زمان ارسطو مناقشه‌ای سنتی بین فلاسفه و منطق‌دانان رایج است که مصادیق برخی از مقولات متافیزیکی تنها می‌توانند مدلول لفظ موضوع باشند اما مجاز نیستند

محمول باشند. همان طور که لوکاسیویچ اشاره دارد، اشیا در کتاب تحلیل اول ارسطو به سه دسته تقسیم می‌شوند و اشیای یکی از این سه مقوله، یعنی جزئی‌های حقیقی مانند کالیاس، تنها می‌توانند موضوع باشند تا اشیاء دیگر بر آن‌ها عارض شوند اما خود نمی‌توانند محمول باشند (Lukasiewicz, 2021:5). در بین منطق‌دانان جدید هم فرگه رابطه مشابهی را میان مقولات متافیزیکی و گرامری برقرار می‌کند.

قصد ارسطو از متمایز کردن مقوله موضوع و محمول، رسیدن به نتایج متافیزیکی است. از نظر ارسطو شرط لازم برای جوهر حقیقی یا جزئی حقیقی، آن است که عارض و حمل بر موضوعی نشود:

جوهر [جزئی حقیقی]، به معنای دقیق و صحیح کلمه، شیء است که نه بر موضوعی قابل حمل باشد و نه حال در شیء‌ای؛ به عنوان مثال این انسان یا اسب خاص. (Categories 2a, 11-13)^۱

استراسون نیز در کتاب دقیق خود در نهایت به این نتیجه می‌رسد که کاربرد اصلی لفظ موضوع ارجاع به جواهر است (Strawson, 1990:15-17)؛ یعنی او نیز همانند ارسطو معتقد است رابطه‌ای اساسی میان مقولات زبانی و مقولات وجودی برقرار است و زبان آئینه جهان است. شاید به همین دلیل است که گاهی مشخص نیست وقتی ارسطو از موضوع صحبت می‌کند آیا منظور او موضوع یک گزاره است یا موضوع به معنای جوهر. البته نباید همان آموزه رادیکال ویتگنشتاینی مبنی بر اینکه ساختار منطقی شرط امکان ساختار وجودی است را به ارسطو نیز نسبت داد، اما می‌توان تا این حد مطمئن بود که او رابطه و همبستگی روشنی میان زبان و جهان قائل است.

این دیدگاه سنتی جذابیت‌های خاص خود را دارد، زیرا از یک طرف توضیحی ساده و اقتصادی از رابطه زبان و جهان ارائه می‌دهد و از طرف دیگر عناصر ابتدایی یک نظریه صدق را در خود دارد، یعنی همان چیزی که پل هورویچ از آن تحت نام «شهود مطابقتی» نام می‌برد (Horwich, 1999:104). منظور از اقتصادی بودن این دیدگاه این است که اگر

۱. McKeon, R. (2022). The Basic Works of Aristotle. Random House.

در زبان الفاظ موضوع و محمول از هم متمایز هستند، به احتمال زیاد اشیا جهان نیز تمایز مشابهی باهم دارند؛ یعنی موضوع یک گونه خاص از اشیا و محمول هم گونه دیگری را بازنمایی می‌کند و گزاره‌ها به شرطی صادق هستند که اشیا جهان همان نسبتی را باهم داشته باشند که گزاره میان موضوع و محمول برقرار کرده است. موضوع گزاره صرفاً یک لفظ جزئی و محمول گزاره ویژگی‌های آن موضوع را بیان می‌کند و یک گزاره صادق بیانگر اتحاد حقیقی این جزئی با آن ویژگی در نفس الامر است. بدین ترتیب، نظریه مطابقت صدق در بنیان‌های این دیدگاه حضور دارد (David, 2020).

فرگه در راستای همین رویکرد، نظریه زبان خاص خود را ارائه کرده است. از نظر او الفاظ مفرد یا اسامی خاص به ابژه‌های تام و محمول‌ها به ابژه‌های غیر تام یا همان مفاهیم دلالت دارند. اندیشه (Thought) زمانی کامل می‌شود که یک مفهوم، توسط یک اسم خاص، کامل یا اشباع (Saturate) شود. همچنین صدق جمله‌ای که حاوی این اندیشه باشد، تابع (Function) مدلول لفظ مفرد و محمول است (Frege, 1918:325). تفاوتی که فرگه میان الفاظ مفرد و محمول‌ها قائل است نشانگر تمایزی وجودشناختی است و بدون این تمایز، فلسفه‌ی منطق فرگه معنای خود را از دست می‌دهد.

فرگه در میان منطق‌دانان جدید تنها فردی نیست که چنین رویکردی را اتخاذ کرده باشد، مثلاً راسل در هنگام دفاع از اتمیسم منطقی خود، محمول را دال به امور کلی (Universals) یا نسبت‌ها (Relations) و موضوع را دال به جزئیات (Particulars) یا شناسه نسبت‌ها می‌داند (Russell, 1911:23-24). البته نظر راسل به نظر ارسطو نزدیک‌تر است و مثلاً حتی وقتی واژه حکمت (Wisdom) در جایگاه موضوع قرار می‌گیرد، همچنان آن را دال به یک امر کلی می‌داند. احتمالاً همین تفسیر راسل از این دیدگاه سنتی درباره رابطه میان زبان و جهان بود که فرانک رمزی را به انتقاد و حمله به آن واداشت.

۳. انتقاد رمزی به دیدگاه سنتی

فرانک رمزی از مشهورترین فیلسوفانی است که به رویکرد سنتی انتقاد می‌کند و نوک حمله خود را متوجه تقارنی (Symmetry) می‌کند که در رابطه بین موضوع و محمول

وجود دارد. در این بخش انتقاد رمزی و نظر او درباره اینکه چه اشیا می‌توانند مدل‌های موضوع و محمول قرار بگیرند را بررسی خواهیم کرد. همچنین توضیح خواهیم داد که منظور از تقارن در رابطه بین موضوع و محمول چیست.

همان‌طور که گفته شد راسل بر اساس تمایزی که میان موضوع و محمول وجود دارد موجودات را به دو دسته کلیات و جزئیات تقسیم کرد؛ اما رمزی، در نقطه مقابل راسل، هرگونه نقش وجودشناختی برای تمایز نحوی که میان موضوع و محمول وجود دارد را منکر می‌شود. در واقع از نظر رمزی، در این مسئله فلاسفه فریب برخی عوارض نحوی جملات را خورده‌اند. اینکه شیء‌ای را موضوع بدانیم یا محمول صرفاً با قواعد قراردادی مشخص می‌شود و این امر هیچ ارتباطی با کلی یا جزئی بودن آنشی ندارد. او با نشان دادن تقارنی که بین موضوع و محمول وجود دارد از دیدگاه خود دفاع می‌کند. مثلاً در گزاره‌های زیر:

۱. سقراط حکیم است.

۲. حکمت یکی از خصایص سقراط است.

اگرچه «حکمت» به امری کلی اشاره دارد، اما همانند «سقراط» جایز است نقش موضوع را هم داشته باشد (Ramsey, 1925:404). از آنجایی که با جابجا کردن مناسب موضوع و محمول، به ادعای رمزی، می‌توان دو جمله هم‌معنا داشت، پس نمی‌توان صرفاً با دانستن جایگاه نحوی لفظی که دال به آنشی است چیزی درباره طبیعت و ذات آنشی کشف کرد.^۱ البته توجه به نکته‌ای مهم درباره این دو جمله‌ای که رمزی مثال می‌زند ضروری است و آن اینکه آیا این دو جمله هم‌معنا هستند؟ ادعای رمزی هم‌معنا بودن آنهاست و این دو جمله را مانند گزاره واحدی می‌داند که به دو زبان مختلف ترجمه شده باشد؛ و اینکه ما از کدام جمله استفاده کنیم، انتخابی مربوط به سبک ادبی یا منطقی دارد که طبق آن قصد

۱. تلاش برای حذف اسامی خاص به طرق دیگری نیز دنبال شده است. مثلاً برخی فلاسفه، مانند کوآین، هرگونه اسم خاصی را معادل با یک وصف خاص می‌دانند. از آنجایی که توصیف چنین روش‌هایی نیازمند بحثی طولانی است از ورود به آنها در اینجا صرف‌نظر کرده‌ایم.

داریم امر واقعی را تحلیل کنیم. مثلاً اگر تمرکز ما بر سقراط باشد می‌گوییم «سقراط حکیم است»؛ در هر صورت از هر کدام از جملات استفاده کنیم معنا یکسان است. پس نباید انتظار داشت جایگاه ظاهری و نحوی موضوع و محمول نشان‌دهنده کلی یا جزئی بودن مدلول آن‌ها باشد (MacBride, 2020). فرگه نیز مثالی بسیار مشابه در کتاب مفهوم‌نگاشت دارد و دو جمله «ایرانی‌ها از یونانی‌ها شکست خوردند» و «یونانی‌ها ایرانی‌ها را شکست دادند» را دارای یک اندیشه معرفی می‌کند. البته از نظر فرگه ساختار منطقی هر دو جمله یکسان است (Frege, 1997:53).

همان‌طور که از توجیه رمزی روشن است نباید نقش نظریه معناداری را در این میان نادیده گرفت. مثلاً رمزی چون دو جمله فوق را هم‌معنا می‌داند، جایجایی موضوع و محمول را امری نحوی می‌بیند. در مقابل راسل آن نظریه معناداری را قبول دارد که به نظریه ارجاعی (Referential Theory) معروف است. طبق این نظریه، معنای یک عبارت چیزی است که آن عبارت به آن ارجاع دارد (Lycan, 2022:3). این نظریه در این بیان ساده آن تقریباً مورد قبول رمزی هم هست، زیرا وقتی جمله (۱) را تحلیل می‌کنیم، عبارت «حکیم است» به چیزی غیر از «حکمت» اشاره ندارد و به همین دلیل (۱) و (۲) معنای واحدی دارند. پس آنچه سبب تفاوت دیدگاه سنتی که رمزی راسل را به‌عنوان نماینده آن مورد نقد قرار داده، می‌شود نظریه معناداری نیست.

تفاوت دیدگاه رمزی در مقابل دیدگاه فرگه-راسلی به تحلیل‌های وجودشناختی که آن‌ها از تحلیل منطقی یک جمله دارند مربوط می‌شود. طبق منطق جدید تفاوت موضوع و محمول به ناتمام بودن محمول‌ها برمی‌گردد. راسل معتقد است محمول همان تابع گزاره‌ای است که الفاظ مفرد به‌عنوان شناسه آن تابع سبب تام شدن آن می‌شوند؛ به زبان فرگه، هر اندیشه‌ای دارای یک جز اشباع‌شده و یک جز اشباع‌نشده است و در واقع هر امر واقع‌اتمی دارای یک جز غیرتام، یا به زبان راسل یک کلی و یک جز تام، یا به زبان راسل یک جزئی است؛ اما در نقطه مقابل رمزی ادعا دارد می‌توان موضوع را به‌عنوان یک تابع گزاره‌ای لحاظ کرد که لفظ محمول شناسه آن باشد. رمزی در دفاع از دیدگاه خود از

ویتگنشتاین مدد می‌گیرد:

طبق نظر آقای ویتگنشتاین نه لفظ رابطی (Copula) وجود دارد، نه بخشی از جمله که به شیوه خاصی متصل شده باشد، اما همان‌طور که او می‌گوید اشیا به‌مانند حلقه‌های یک زنجیر به هم وصل شده‌اند. (Ramsey, 1925:408)

بدین ترتیب رمزی مؤلفه‌های وجودی هر فکتی را نسبت به ساختار نحوی یا منطقی یک گزاره خنثی می‌داند، یعنی هیچ ابژه‌ای فی حد ذاته ترجیحی به جایگاه موضوع یا محمول ندارد. در واقع او به تقارن موضوع-محمول اعتقاد دارد، برخلاف منطق دانانی چون راسل یا کواین که به عدم تقارن آن‌ها اذعان کرده‌اند (Heintz, 1973:57-58). منظور از تقارن موضوع-محمول این است که می‌توان به ازای هر جمله‌ای، جمله دومی داشت که هر دو جمله هم‌معنا باشند و موضوع جمله دوم مشتق از محمول جمله اول و محمول جمله دوم مشتق از موضوع جمله اول باشد، همانند مثالی که در بالا بیان شد. منظور از مشتق شدن این است که واژه‌ای را مناسب با جایگاه نحوی آن در جمله بازسازی کنیم. مثلاً همان‌طور که دیدیم، وقتی خواستیم واژه «حکیم» را در جایگاه موضوع قرار دهیم آن را به «حکمت» تغییر دادیم و وقتی خواستیم «سقراط» را به جایگاه محمول ببریم آن را به «خصیصه‌ای از سقراط» تغییر دادیم. به عنوان مثال دو جمله «علی می‌دود» و «دویدن خصیصه‌ای برای علی است» هم معنا هستند ولی موضوع یکی، محمول دیگری و محمول یکی، موضوع دیگری است. ادعای تقارن موضوع-محمول این است که این تبدیل برای همه جملات ممکن است.

۴. دفاع فرگه از دیدگاه سنتی

در برخی نوشته‌های فرگه که پس از مرگ او انتشار یافته است دیده می‌شود که او معتقد است یک اندیشه واحد می‌تواند توسط دو جمله که حتی موضوع و محمول متفاوتی دارند بیان شود. یا مثلاً در ترجمه از یک زبان به زبان دیگر گاهی کاملاً ساختار گرامری به هم می‌ریزد؛ اما تا وقتی اندیشه ثابت باشد، ترجمه صحیح است. این امر نشان می‌دهد که موضوع و محمول گرامری هیچ ارتباطی با موضوع و محمول منطقی ندارند. در واقع

منطق دانان باید خود را از قیدوبندهای گرامر رها کنند. (Frege, 1979:141-143) اما فرگه به طریقی دیگر مدافع دیدگاه سنتی است. او به مقولات گرامری وجه وجودشناختی نمی‌دهد، اما معتقد است با کشف ساختار منطقی درست جملات می‌توان موضوع‌هایی را یافت که مابه‌ازای واقعی آنها نمی‌تواند مدلول محمول‌های منطقی باشد. او نام این موضوع‌ها را اسم خاص (به آلمانی Eigenname) می‌نامد که اگر طبق فلسفه تحلیلی امروزی به آن نگاه کنیم شامل وصف‌های خاص (Definite Description) نیز می‌شود و با برخی مسامحات، همان الفاظ مفرد (Individual Term) است.

فرگه به دو دلیل نشان می‌دهد که موضوع و محمول نحوی نمی‌تواند نشان‌دهنده تمایز وجودشناختی میان اشیا باشد. اولین دلیل این است که در برخی جملات مدلول موضوع نحوی، یک مفهوم و نه یکشی خاص است. همه محصورات اربعه چنین هستند. مثلاً در منطق ارسطویی، انسان موضوع قضیه «هر انسانی فانی است» است؛ اما لفظ انسان به یک مفهوم اشاره دارد که تحت مفهوم دیگر (Subordinate)، یعنی فانی، قرار گرفته است (Frege, 1951:171). دومین دلیل هم همان است که قبلاً گفته شد، یعنی فرگه معتقد است می‌توان جملات متفاوتی از لحاظ موضوع و محمول داشت که اندیشه واحدی را بیان کنند. علیرغم موارد فوق، فرگه معتقد است موضوع و محمول منطقی و نه گرامری، می‌تواند تمایزی حقیقی در جهان، یعنی تمایز بین مفهوم و ابژه را نشان دهند. پس فرگه همچنان بر دیدگاه سنتی مصر است هرچند با کنار گذاشتن موضوع و محمول ارسطویی، تمایز تابع و شناسه یک گزاره را بیانگر تمایز وجودشناختی میان مفاهیم و ابژه‌ها می‌داند (Frege, 1997:182). مفاهیم اموری واقعی از جهان هستند که در نظام وجودشناختی فرگه‌ای، همراه با ابژه‌ها، فکت‌ها را می‌سازند. پس همانطور که در گزاره‌های زبان جزء تام، یا همان اسامی خاص و جز اشباع نشده، یا همان تابع‌ها، وجود دارند، در نفس الامر هم چنین تفکیکی وجود دارد.^۱ وقتی می‌گوییم «علی انسان است»، اسم خاص «علی» به یک

۱. باید توجه داشت که در نظام وجودشناختی فرگه‌ای، واسطه‌ای بین اجزای زبان و نفس‌الامر وجود دارد که همان عالم معنا (Sense) است. برای پرهیز از طولانی‌تر و پیچیده‌تر شدن بحث، از توضیح این واسطه صرف‌نظر کردیم.

جزء تام در جهان و «x انسان است» به یک جزء غیر تام دلالت دارند که با هم سازنده فکتی هستند. یا وقتی می‌گوییم «علی از حسن کوتاه‌قدرتر است»، «علی» و «حسن» اجزاء تام و «x از y کوتاه‌قدرتر است» جزء غیر تام آن فکت است.

اما چگونه می‌توان از اساس چنین تمایزی را منکر شد؟ برای پیروزی نظریه تقارن موضوع-محمول علیه دیدگاه سنتی باید نگاه به زبان را تغییر دهیم؛ یعنی باید زبانی خنثی داشته باشیم که دیگر نتوان در آن تمایز موضوع-محمول را بازسازی کرد.

۵. بررسی امکان زبان خنثی نسبت به تمایز موضوع-محمول

هدف از ساختن زبان خنثی، تحقق بخشیدن به نظریه تقارن موضوع و محمول است. در نظریه تقارن، فرض این است که اگر بتوان در همه موارد جای موضوع و محمول را بدون تغییر در محتوای جمله عوض کرد. پس تفاوت اصیلی بین موضوع و محمول وجود ندارد و اگر تفاوتی هست، تفاوتی زبانی است؛ اما هیچ تضمینی وجود ندارد در هر عبارتی اگر موضوع را به محمول یا محمول را به موضوع تبدیل کنیم، مدلول آن‌ها ثابت بماند. از نظر فرگه، ماهیت عبارت محمولی با عبارت اسمی متفاوت است و هیچ اسمی نمی‌تواند به گونه‌ای به محمول تبدیل شود که مدلول آن بدون تغییر باقی بماند.

تلاش برای ساختن زبان خنثی اساساً از منظر دیگری با دیدگاه سنتی وارد جنگ می‌شود؛ یعنی هدف از این تلاش این است که نشان داده شود کاملاً امری تصادفی است که زبان کنونی ما واجد موضوع و محمول است. در این تلاش اصلاً قصد بر این نیست که نشان داده شود دیدگاه سنتی اشتباه است، زیرا احتمالاً موفق به انجام آن نمی‌شود؛ بلکه قصد بر این است که ببینیم آیا زبان بدون تمایز موضوع و محمول هم ممکن است و بدین طریق این شک به وجود آید که احتمالاً تمایزهای زبان‌شناختی نشان‌دهنده تمایزهای متافیزیکی نیست، یا حداقل موجودات به دو دسته جزئی و کلی یا تام و اشباع‌نشده تقسیم نمی‌شوند. (Hacking, 1968:168)

ابتدایی‌ترین شرطی که برای کفایت این زبان می‌توان در نظر گرفت این است که هر لفظی در زبان کنونی دارای معادلی در زبان خنثی و هر جمله‌ای دارای ترجمه‌ای در آن

زبان باشد که دارای معنای یکسانی باشند؛ یعنی هر جزئی در زبان کنونی دارای ترجمه‌ای در زبان خنثی باشد که هر دو توصیف‌گر امر واحدی باشند. می‌توان این شرط را کفایت توصیفی نامید.

اما شرط مهم‌تر این است که زبان خنثی از یک طرف دارای ثوابت و متغیرهای فردی و از طرف دیگر دارای محمول‌های تک موضوعی نباشد؛ اما زبان خنثی می‌تواند ثوابت خنثی $C1, C2, \dots$ ، متغیرهای خنثی x, y, z, \dots و نسبت‌ها $R1, R2, \dots$ باشد. به نظر می‌رسد ادات ربط یا سورها یا علایمی مانند پرائترز در بحث ما تاثیری نداشته باشند و می‌توانیم فرض کنیم زبان خنثی دارای این موارد باشد. حال می‌توانیم زدهای^۱ زبان خنثی را چنین تعریف کنیم:

- (xy) یک جمله اتمی است اگر x و y ثابت خنثی یا متغیر خنثی باشند. (منظور از xy ، اگر در منطق سنتی بودیم، بدین معنا بود که " y است x "؛ اما باید به این نکته توجه داشت که در زبان خنثی، موضوع و محمول می‌توانند جایشان را با هم عوض کنند).

- $(R_n \ x_1 x_2 \dots x_i)$ یک جمله اتمی است اگر x_1 تا x_i ترم‌های خنثی و R_n هم یک نسبت n -موضوعی بین آن‌ها باشد.

- اگر x یک متغیر خنثی و A یک زده باشد آنگاه $A(x)$ نیز یک زده است.

- باقی زده‌ها مانند شیوه‌های مرسوم در زبان منطق قابل تعریف هستند.

دستگاه استنتاجی این زبان را هم شبیه به دستگاه نحوی منطق محمولات مرتبه اول تعریف می‌کنیم که شامل اصول موضوع حساب گزاره‌ها هم هست. تصویر در زبان خنثی شبیه به منطق آزاد خواهد بود زیرا همه ترم‌های خنثی به شی‌ای از دامنه اشاره ندارند (Yeakel, 2016:380). همچنین اگر بخواهیم ویژگی‌ای مانند حمل در این منطق در نظر بگیریم، حتماً باید متقارن باشد، بدین معنا که $(xy) \rightarrow (yx)$ اصلی در این زبان خواهد بود (نماد \rightarrow همان شرطی تابع ارزشی است).

اگر تعریف ما از این زبان کافی و صحیح باشد البته به‌منظور خود رسیده‌ایم، اما

پارادوکس‌هایی بر سر این راه وجود دارد که از یک طرف سبب روشنگری درباره مسئله تقارن موضوع و محمول شده و از طرف دیگر تعریف زبان خنثی را مشکل می‌کنند. پارادوکس ویلسون یکی از این موانع در راه تعریف نحوی زبان خنثی است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۶. پارادوکس ویلسون

پارادوکس ویلسون از سوی برخی فیلسوفان مشهور مانند مایکل دامت علیه تقارن موضوع-محمول استفاده شده است و سازگاری زبان خنثی را زیر سؤال می‌برد. اساس این پارادوکس بر این نکته استوار است که موضوع و محمول نمی‌توانند متقارن باشند، زیرا سلب کردن محمول‌ها امری ممکن و متعارف است اما نمی‌توان موضوع را سلب کرد. این مسئله به اندازه‌ای قوی هست که حتی نمی‌توان با فرض اینکه همه نسبت‌ها حداقل دو موضعی هستند و محمول یک-موضعی نداریم مانع آن شد. دامت با اشاره به حکمی در نظام ارسطویی بر همین اشکال تأکید می‌کند و معتقد است که اگرچه اعراض نقیض دارند اما فرض نقیض برای جواهر ممکن نیست (Dummett, 1993:63). وقتی می‌گوییم اشیا نقیض ندارند بدین معناست که نمی‌توان در مقابل هر شیء‌ای، شیء دیگری را فرض کرد که همه ویژگی‌هایی که برایشی اول کاذب هستند را داراست و برعکس. در واقع در نظام استاندارد مرتبه اول، اشیا سلبی در مقابل اشیا ایجابی وجود ندارند.

اما این امر خللی در زبان خنثی که آن را اجمالاً تعریف کردیم ایجاد نمی‌کند. در زبان خنثی، اسامی خاص حذف می‌شوند و اسامی خنثی جایگزین آن‌ها می‌شوند؛ بنابراین هیچ اشکالی ندارد اگر در مقابل هر اسم خنثی، اسم خنثی دیگری را فرض کنیم که درباره اسم دوم، همه زده‌هایی که برای اسم اول صادق هستند، کاذب باشد و برعکس. در زبان خنثی، اسامی خنثی، معادل جواهر نیستند تا نگران این موضوع باشیم که شاید بدین ترتیب اشیا سلبی در نظام ما به وجود آید.

البته وقتی بخواهیم از چنین زبانی برای بیان مقاصدی استفاده کنیم که سابقاً توسط زبان طبیعی به انجام می‌رسید و موضوعات سلبی را وارد کار کنیم برخی مسائل بروز می-

کنند. مثلاً با فرض امکان موضوعات سلبی، بیان جملات زیر ممکن خواهد شد درحالی که با توجه به توضیحاتی که درباره زبان خنثی گفتیم، همگی آن‌ها معادل هم هستند:

- سقراط ابله نیست.

- سقراط غیر ابله است.

- نقض-سقراط ابله است.

طبق تعریفی که از موضوع در زبان خنثی داریم، هر محمولی که برای موضوع صادق نباشد، برای سلب-موضوع صادق است و همه محمول‌هایی که بر یک موضوع حمل نشوند بر سلب-موضوع حمل می‌شوند. اگر از فرمول فرانک رمزی در تبدیل موضوع به محمول استفاده کنیم، جملات زیر معادل جملات بالا خواهند بود:

- ابله بودن خصیصه سقراط نیست.

- غیر خصیصه سقراط بودن ابله بودن است.

- غیر ابله بودن خصیصه سقراط است.

بر اساس مشاهدات فوق می‌توانیم به تعریفی از الفاظ سلبی برسیم بدین ترتیب که:

اگر x و y الفاظی از زبان خنثی باشند، آنگاه جمله $(\sim xy)$ = جمله (yx)

یعنی جمله‌ای ایجابی که موضوع آن موضوعی سلبی مانند $\sim x$ باشد معادل با جمله‌ای سلبی خواهد بود که موضوع آن x و محمول آن y باشد.

حال آیا می‌توان جملاتی با الفاظ مرکب هم در این زبان داشته باشیم؟ مثلاً فرض

کنیم جمله‌ای که دارای محمول ترکیبی باشد را چنین تعریف کنیم:

جمله $(x(y\&z))$ معادل است با $(xy)\&(xz)$

مثلاً سقراط دانا و طاس است معادل خواهد بود با سقراط دانا است و سقراط طاس

است.

اگر همه موارد فوق را کنار هم قرار دهیم ناسازگاری که دامت به آن اشاره دارد و به

پارادوکس ویلسون مشهور است چنین خود را نشان می‌دهد (Strawson, 2017:5-6):

توتولوژی $(1) (A(B \text{ or } \sim B))$

(2) طبق تعریف الفاظ سلبی از سطر ۱ $(\sim A \sim (B \text{ or } \sim B))$

(3) طبق دموورگان سطر ۲ $(\sim A (\sim B \& B))$

(4) طبق تعریف الفاظ مرکب $(\sim A \sim B) \& (\sim AB)$

همان‌طور که دیده می‌شود از یک جمله توتولوژی مثل «سقراط یا دانا یا غیردانا است» به یک جمله متناقض بدین ترتیب که «غیرسقراط غیردانا است و غیرسقراط دانا است» رسیدیم. (Geach, 1980:58)

البته استدلال فوق بدون اشکال نیست و همان‌طور که یکی از داوران محترم این مقاله نیز متذکر شده‌اند درباره اعتبار آن می‌توان تردید کرد زیرا مقصود از الفاظ سلبی مبهم است. اگر معنای (نفی الف نفی) این باشد که (غیر سقراط نیست) این معادل درست نیست چون توتولوژی را به هر کس می‌توان نسبت داد؛ و اگر معنایش این است که (چنین نیست که الف چنین نیست که) باشد در این صورت سطر چهارم استدلال نامعتبر است زیرا چنین نیست که وارد پرائتر نشده و بیرون پرائتر می‌ماند. در این صورت تناقضی حاصل نمی‌شود. ناسازگاری که در بالا دیدیم حاصل حضور هم‌زمان الفاظ سلبی، چه موضوع و چه محمول و الفاظ مرکب بود. بدین ترتیب اگر بخواهیم زبان خنثی را نجات دهیم باید از یکی از این دو تعریف، یعنی تعریف الفاظ سلبی و تعریف الفاظ مرکب، دست بکشیم که به نظر امر ممکن نمی‌آید؛ کنار گذاشتن هر کدام از این موارد ما را از کفایت موردنظر دور می‌کند. همچنین وجود ناسازگاری در زبان اصلاً موردقبول نیست و چنین امری سد بزرگی در ساختن زبان خنثی است.

۷. عدم تقارن سمانتیکی

پارادوکس ویلسون که در بخش قبلی به آن اشاره کردیم صرفاً به نحو و صورت زبان توجه داشت و دلالت‌شناسی و معناشناسی اجزا زبان را وارد بحث نمی‌کرد. اکثر منطق‌دانان معتقد هستند اشکالات نحوی را شاید بتوان با تغییر تعاریف و اصول رفع کرد، اما مشکلات سمانتیکی موضع بزرگ‌تری در برابر زبان خنثی ایجاد می‌کنند. مثلاً جان هاینتز معتقد است تعمیم‌های علمی بدون متمایز کردن اشیای ایجابی-اشیای سلبی ممکن نیست. (Heintz,

(1973:74) همین نکته را سابقاً دامت به این شکل بیان کرده بود که جواهر نقطه مقابل ندارند. البته هاینتر فقط برای امکان وجود برخی تعمیم‌ها، ترم‌هایی را لازم می‌داند که نتوانند نقیض داشته باشند.

استدلال هاینتر بسیار ساده است. از آنجایی که نقیض هر موضوعی، هر آنچه آن موضوع دارد را ندارد و هر آنچه ندارد را دارد، پس با توجه به این گزاره که «سقراط اسب نیست» باید بگوییم نقض-سقراط اسب است و با توجه به اینکه سقراط قلب دارد باید بگوییم نقض-سقراط قلب ندارد؛ اما این نتیجه دوم آشکارا با این گزاره که همه اسب‌ها قلب دارند در تناقض است. هاینتر چنین نتیجه می‌گیرد:

دلیل اصلی برای رد امکان ترم‌های مفرد سلبی این چنین آشکار می‌شود: این ترم‌ها آشکارا با تعمیم‌های علمی و ریاضی ناسازگار هستند. شاید باید تلاش کنیم با تعریف مجدد همه تعمیم‌ها مفردات سلبی را حذف کنیم؛ اما به نظر این تلاش شکست می‌خورد و حتی نیاز به آن نشان می‌دهد که عدم تقارن بین موضوع و محمول وجود دارد. (Heintz, 1973:75)

مطمئناً برای هر شیء‌ای در دامنه اشیا حساب مرتبه اول، نمی‌توان شیء مقابلی را در نظر گرفت که هر محمولی که برای اولی صادق است برای دومی کاذب باشد. به نحو شهودی هم ما چنین اشیا‌یی که مقابل هم باشند را فرض نمی‌کنیم. دامت نیز در همین راستا به نکته ظریفی اشاره می‌کند مبنی بر اینکه برخی محمول‌ها، مانند x با خود اینهمان است، برای همه اشیا دامنه صادق هستند (Dummett, 1993:64). همه اشیا با خود اینهمان هستند و چنین نیست که یکشی با خود اینهمان باشد اما نقض آن با خود اینهمان نباشد.

بدین ترتیب وارد کردن اشیا‌ی نقیض به دامنه سخن کار راحتی نخواهد بود؛ یعنی اگر چنین اشیا‌یی را وارد دامنه سخن زبان خنثی کنیم دیگر این زبان نمی‌تواند همان اهدافی را دنبال کند که زبان کنونی به‌خوبی از پس آن‌ها برمی‌آید. با قبول کردن موضوعات سلبی، در عمل وجود اشیا‌ی نقیض را هم قبول کرده‌ایم. این موضوعات سلبی ممکن است هیچ مدلولی نداشته باشند و در هنگام تعمیم قوانین علمی ما را متعهد به وجود

اشیایی کنند که وجود خارجی ندارند.

در راستای همین انتقاد هاینتز، مشکل دیگری نیز بروز می‌کند و آن اینکه در هنگام معرفی سور به منظور مشخص کردن دامنه متغیر، باید همیشه مراقب اشیایی باشیم که شاید نخواهیم حکم را در مورد آن‌ها صادق بدانیم. هنگامی که تمایزی اساسی بین موضوع و محمول قائل هستیم، با سهولت بیشتری سورها را برای متغیرها به کار می‌بریم زیرا دامنه متغیرها، مجموعه اشیا است و دامنه محمول‌ها، زیردامنه‌ای از اشیا است که آن محمول برای آن‌ها صادق است؛ جملات مسور زمانی صادق هستند که شیء‌ای که به متغیر نسبت داده می‌شود متعلق به زیرمجموعه مربوط به محمول باشد؛ اما هنگامی که بحث تقارن بین موضوع و محمول برقرار است، همیشه باید به این نکته توجه داشته باشیم که می‌توان محمول را نیز به موضوع تبدیل کرد و در واقع سور درباره این محمول‌ها نیز صحبت می‌کند؛ بدین ترتیب جمله مورد نظر زمانی صادق خواهد بود که یکشی هم متعلق به زیرمجموعه مربوط به اشیای موضوع و هم متعلق به زیرمجموعه اشیای محمول باشد و البته این نکته چیزی است که در هنگام مسورسازی جملات در حالت شهودی به آن توجه نداریم.

حتی اگر بیشتر دقت کنیم متوجه می‌شویم که طبق چنین تفسیری هر جمله وجودی نیز صادق خواهد بود زیرا به ازای هر محمولی می‌توان حداقل فردی را یافت که این فرد یا شیء ایجابی است یا شیء سلبی که آن محمول برایش صادق است. این امر نکته مهمی را نشان می‌دهد: وقتی در زبان منطقی مرتبه اول از سورها، خصوصاً سور وجودی استفاده می‌کنیم، متغیر به اشیایی اشاره دارد که می‌توانند مدلول ثوابت فردی یا همان اسامی خاص باشند؛ در غیر این صورت، یعنی اگر متغیرها به اشیایی فرضی یا ساخته‌شده توسط ذهن بخواهند ارجاع دهند، هدف از زبان خصوصاً تسویر برآورده نمی‌شود، زیرا ما هنگام معرفی سورها قصد داریم احکامی واقعی درباره اشیا و محمول‌های آنها بیان کنیم. اگر انتقاد هاینتز مبتنی بر این نکته بود که فرض وجود زوج-اشیای متقابل سبب نادرستی تعمیم‌های علمی می‌شود، انتقاد دوم نشان می‌داد که فرض وجود اشیای سلبی، تسویر را

بی معنا می سازد.

۸. نقد تقدم وجودشناختی

همه استدلال‌هایی که به نفع عدم تقارن موضوع و محمول ارائه شد بر این نکته متکی بودند که هر چیزی را نمی‌توان به دامنه سخن وارد کرد. سؤالی که در این بخش به دنبال پاسخی برای آن هستیم این است که آیا اشیایی که به عنوان عضو دامنه سخن در نظر گرفته می‌شوند باید از نظر وجودشناختی با مدلول الفاظی که نمی‌توان تعمیمی وجودی در مورد آن‌ها داشت و به تعبیری الفاظ تهی از مصداق، متفاوت باشند؟ دامنه سخن معمولاً متناسب با اهداف یا سیاقی که استدلال در آن مطرح می‌شود محدود می‌شود، اما این محدودیت‌ها بیشتر جنبه عملی دارد نه جنبه نظری. حال سؤال معقولی است که پرسیم آیا می‌توان دامنه سخن، حتی به صورت فرضی، به گونه‌ای باشد که مدلول الفاظ موضوع و محمول در آن متفاوت نباشند؟

در سمانتیک مرسوم برای منطق درجه اول، ثوابت و متغیرهای فردی به شیء یکتایی از دامنه سخن و محمول‌ها به زیرمجموعه‌ای از همان دامنه دلالت دارند. طبق این تفسیر، یک جمله اتمی زمانی صادق است که مدلول الفاظ مفرد عضوی از همان زیرمجموعه مربوط به محمول باشد. این تفسیر تبعات متافیزیکی روشنی دارد، بدین ترتیب که اشیایی که مدلول الفاظ مفرد هستند و سورها درباره آن‌ها صحبت می‌کنند بنیادی‌تر از مدلول زیرمجموعه‌هایی از دامنه هستند که مدلول صفات یا ویژگی‌ها لحاظ می‌شوند. بدین شکل به نظر می‌رسد سمانتیک سنتی با نگاه متافیزیکی خاصی دست در دست هم دارند.

سمانتیک فرمال معمولاً با تعریف دو رابطه می‌تواند دیدگاه متافیزیکی خاصی را بسازند. یکی از این دو رابطه، عبارات زبان موضوعی را با عناصر سمانتیکی مرتبط می‌کند و معمولاً این رابطه با نام تابع تعبیر یا ارزش‌دهی شناخته می‌شود و از سمانتیک فرمالی به سمانتیک دیگر تفاوت دارد. رابطه دوم عبارات زبان موضوعی را با اشیایی که در آن دیدگاه متافیزیکی موجود فرض می‌شوند مرتبط می‌کند و معمولاً رابطه دلالت یا ارجاع نامیده می‌شود (Sider, 2010:94). تابع دلالت روشن می‌کند که درباره چه شیء‌ای توسط

الفاظ زبان صحبت می‌شود. تابع ارزش‌دهی می‌تواند کاملاً مستقل و بدون توجه به دیدگاه‌های متافیزیکی تعریف شود، اما معمولاً می‌توان تابع ارزش‌دهی را یافت که با دیدگاه متافیزیکی خاص و تابع دلالت آن قرابت داشته باشد؛ در چنین حالتی می‌گوییم آن سمانتیک مدلی برای دیدگاه متافیزیکی مورد نظر ما است.

در نظام متافیزیکی ارسطویی جواهر نسبت به اعراض تقدم وجودشناختی دارند، بدین معنا که اگر جواهر موجود نباشد تا موضوع و محل برای اعراض باشد، اعراض هم موجود نخواهند شد (Unlu, 2020:138). همین تقدم خود را در بحث موردنظر ما چنین نشان می‌دهد که مدلول موضوع قضیه، تقدم وجودی نسبت به صفات و ویژگی‌هایی دارد که با محمول قضیه نشان داده می‌شوند. همین تقدم وجودی را می‌توانیم با کمک مفاهیم تابع تعبیر و تابع دلالت چنین تعریف کنیم که اگر شیء $d1$ نسبت به شیء $d2$ تقدم وجودی داشته باشد و $t1$ به $d1$ و $t2$ به $d2$ دلالت داشته باشد، آنگاه در مدل سمانتیکی موردبحث، تعبیر $t1$ نوع (Type) پایین‌تری در نظریه مجموعه ما نسبت به تعبیر $t2$ دارد. در نظام ارسطویی دامنه سورها، جواهر هستند و محمول‌ها به ویژگی‌ها اشاره دارند و بدین ترتیب جواهر نسبت به ویژگی‌ها تقدم وجودی دارند.

اما چیزی که ضرورت تقدم فوق‌الذکر را زیر سؤال می‌برد این است که می‌توان سمانتیک‌های جایگزینی به جای آن ارائه داد. مثلاً می‌توان جواهر را نه به معنای ارسطویی و محلی برای اعراض و ویژگی‌ها، بلکه به مثابه مجموعه‌ای از ویژگی‌ها لحاظ کرد؛ یعنی بدین صورت که جواهر چیزی جز کلاسی از ویژگی‌ها نباشد. بدین صورت در سمانتیک فرمال، نمادهای محمولی به اعضای مجموعه ویژگی‌ها اشاره دارند و دامنه سورها، مجموعه‌های معینی از ویژگی‌ها و صفات خواهند بود.

حتی می‌توان موضع متافیزیکی متفاوتی را اتخاذ کرد که نه جواهر و نه ویژگی‌ها، جواهر بسیط نباشند؛ منظور از این موضع متافیزیکی چیزی شبیه اتمیسم منطقی ویتگنشتاین اول خواهد بود که معنای یک ویژگی را باید مجموعه همه فکت‌هایی دانست که آن ویژگی در آن‌ها حضور دارد. در واقع در تفسیر تراکتاتوس، فکت‌ها بسیط هستند و باید با

تحلیل آنها با جواهر و ویژگی‌ها رسید (Wittgenstein, 2021:#1.1).^۱ بدین ترتیب، دامنه سورها زیر مجموعه‌ای از مجموعه توانی همه فکت‌های اتمی خواهد بود. تفسیر یک جمله صادق نیز در این متافیزیک جالب خواهد بود: یک جمله اتمی زمانی صادق است که مجموعه‌ای که به ثابت فردی و ثابت محمولی اسناد می‌شود در فکت منحصر به فردی با هم اشتراک داشته باشند. همانطور که می‌بینیم در این دیدگاه، فکت‌های ویتگنشتاینی از نظر وجودشناختی مقدم بر جواهر و ویژگی‌ها هستند و جواهر و ویژگی‌ها در مرتبه وجودشناختی یکسانی هستند. احتمالاً سمانتیکی که بر اساس چنین متافیزیکی ساخته شود گزینه مناسبی برای زبان خنثی خواهد بود.

حال که توانستیم سمانتیک جایگزینی برای سمانتیک استاندارد فعلی پیشنهاد کنیم، روشن می‌شود که اجباری نیست دیدگاه متافیزیکی که پشتوانه سمانتیک استاندارد است را قطعی بدانیم. مثلاً دیدیم که اگر موضوع یک جمله به مجموعه‌ای از ویژگی‌ها دلالت داشته باشد، برخلاف سمانتیک مرسوم که موضوع به جواهر دلالت دارد، وابستگی هویتی که موضوع به آن‌ها اشاره دارد به ویژگی‌ها، شبیه وابستگی مجموعه‌ها به اعضای آن‌ها است. بدین ترتیب تقدم وجودشناختی جواهر نسبت به ویژگی‌ها شکسته می‌شود اگرچه هنوز بین مدل‌ول موضوع و محمول از نظر وجودی تفاوت وجود دارد؛ اما در سمانتیک ویتگنشتاینی که در تراکتاتوس آمده است این تفاوت هم از بین می‌رود. بدین شکل قدرت سنتی سمانتیک سنتی که بی‌رقیب تلقی می‌شد زیر سؤال می‌رود. دیگر لزومی ندارد مدل‌ول الفاظ موضوع و محمول را از مقولات وجودی متمایزی تلقی کنیم. یا حداقل مبنایی منطقی برای این تمایز وجود ندارد.

با توجه به مطالب فوق روشن می‌شود که قبول دیدگاهی مانند نظریه فرگه مبنی بر تمایز وجودشناختی شیء و مفهوم، در واقع یک انتخاب است، انتخاب یک متافیزیک از بین متافیزیک‌های رقیب که احتمالاً بنیادی عملگرایانه دارد؛ یعنی به این شکل شاید تعامل

۱. The world is the totality of facts, not of things.

با جهان عینی کارآمدتر شده باشد. بنا به این تفسیر، جوهر مفهومی منطقی نیست، بلکه از سنخ مقوله‌ای مربوط به عقل علمی است، یا شاید مفهومی نظری است که تبیین پدیده‌ها را ساده‌تر می‌کند.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که بیان شد طبق دیدگاه سنتی برخی از اشیایی که مدلول موضوع هستند نمی‌توانند مدلول محمول هم باشند؛ رمزی به این دیدگاه انتقاد دارد و قائل به تقارن موضوع-محمول است. از طرف دیگر فرگه، اگرچه تحلیلی کاملاً متفاوت از اجزای جمله دارد، همچنان از دیدگاه سنتی دفاع می‌کند. سپس سعی شد بررسی کنیم آیا ممکن است زبان خنثی داشته باشیم که در آن تمایز موضوع و محمول اهمیتی نداشته باشد؟ اگر زبان خنثی به اندازه کافی توانا برای بیان مقاصد زبانی باشد، می‌توان بر تمایز موضوع و محمول تردید کرد و فرض را بر این گذاشت که ادعاهای متافیزیکی مطرح‌شده در دیدگاه سنتی صرفاً بر اساس یک امر زبانی است.

ساختن زبان خنثی ممکن است، هرچند انتقادات اساسی علیه آن وجود دارد. اولین انتقاد، انتقادی مربوط به نحو یا سیتتکس زبان خنثی بود که به پارادوکس ویلسون مشهور است. طبق این نقد زبان خنثی ناسازگار است. دومین دسته انتقادات مربوط به کفایت سمانتیکی زبان خنثی بود. در نقد سمانتیکی اول دیدیم که قبول موضوعات سلبی امکان بیان قوانین کلی علمی را از بین می‌برد. در نقد سمانتیکی دوم دیدیم که معرفی سور معنای خود را در زبان خنثی از دست می‌داد، زیرا هر جمله وجودی صادق می‌شد.

چنین به نظر می‌رسد اگر نخواهیم ساختار گرامری زبان را نشانگر تمایزات عینی و متافیزیکی بدانیم، باید تلاش برای ساختن زبانی که به اندازه کافی کارکردهای مورد انتظار ما را از زبان برآورده سازد افزایش دهیم. اگر گرامر زبان آئینه ساختار وجودی نباشد، آنگاه نباید مدلول الفاظ موضوع و محمول را مانند حلقه‌های یک زنجیر بدانیم که به هم متصل می‌شوند. این دیدگاه شاید با تصورات شهودی ما هماهنگ نباشد اما طرفدارانی هم دارد؛ مثلاً مکس بلک معتقد است «هیچ مسیری که از گرامر به متافیزیک منتهی شود

مطالعه و نقد دیدگاه سنتی درباره عدم تقارن موضوع-محمول؛ محمد قربانیان | ۲۱۵

وجود ندارد» (Black, 1968:16)؛ اما تا زمانی که سازگاری و کفایت چنین زبانی نشان داده نشود همه بحث‌های مربوط به عدم تطابق مقولات زبانی با مقولات متافیزیکی صرفاً در حد ادعا باقی خواهد ماند.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارد.

ORCID

Hooman Mohammad
Ghorbanian



<http://orcid.org/0000-0001-6601-063X>

References

- Black, M. (1968). *Models and Metaphors - Studies in Language and Philosophy* (4th Printing ed.). Cornell University Press.
- David, Marian, (n.d). "The Correspondence Theory of Truth", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Winter 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/win2020/entries/truth-correspondence/>>.
- Dummett, M. (1993). *Frege: Philosophy of Language*, Second Edition (2nd ed.). Harvard University Press.
- Frege, G (1918) "thought" in Beaney, M. (1997). *The Frege Reader* (1st ed.). Blackwell Publishing.
- Frege, G., & Beaney, M. (1997). *The Frege Reader* (1st ed.). Blackwell Publishing.
- Frege, G., & Hermes, H. (1979). *Gottlob Frege: Posthumous Writings*. Blackwell.
- Frege, G., Geach, P. T., & Black, M. (1951). *On Concept and Object*. *Mind*, 60(238), 168–180.
- Geach, P. T. (1980). *Reference and Generality: An Examination of Some Medieval and Modern Theories* (Contemporary Philosophy) (Subsequent ed.). Cornell University Press.
- Hacking, I. (1968). A Language without Particulars. *Mind*, 77(306), 168–185.
- Heintz, John. (1973) "IV. SUBJECT-PREDICATE SYMMETRY: EXPLAINING VARIABLES AWAY". *Subjects and Predicables: A Study in Subject-Predicate Asymmetry*, Berlin, Boston: De Gruyter Mouton, 2019, pp. 57-75.
- Horwich, P. (1999). *Truth* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Lukasiewicz, J. (2021). *Aristotle's Syllogistic From the Standpoint of Modern Formal Logic* (Oxford University Press Academic Monograph Reprints) (2nd ed.). Oxford Univ Press.
- Lycan, W. G. (2022). *Philosophy of Language* (text only) 2nd(Second) edition by W. G. Lycan (2nd Edition). Routledge.
- MacBride, Fraser, Mathieu Marion, María José Frápolli, Dorothy Edgington, Edward Elliott, Sebastian Lutz, and Jeffrey Paris, (n.d). "Frank Ramsey", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Summer 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/sum2020/entries/ramsey/>>.
- McKeon, R. (2022). *The Basic Works of Aristotle*. Random House.
- Ramsey, F. P. (1925). Universals. *Mind* 34 (136):401-417.
- Russell, B. (1911). *On the Relations of Universals and Particulars*. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 12, 1–24.

مطالعه و نقد دیدگاه سنتی درباره عدم تقارن موضوع-محمول؛ محمد قربانیان | ۲۱۷

- Sider, T. (2010). *Logic for Philosophy* (Illustrated ed.). Oxford University Press.
- Strawson, P. F. (1990). *Individuals: An Essay in Descriptive Metaphysics* (University Paperbacks; Up). Routledge.
- Strawson, P. F. (2017). *Subject and Predicate in Logic and Grammar*. Taylor & Francis.
- Unlu, Hikmet (2020). Aristotle on Ontological Priority. *Acta Philosophica_1* (29):137-158.
- Wittgenstein, L., Bazzocchi, L., & Hacker, P. (2021). *Tractatus Logico-Philosophicus: Centenary Edition* (Anthem Studies in Wittgenstein). Anthem Press.
- Yeakel, Daniel, (2016). "Existence Hedges and Neutral Free Logic," *Proceedings of the Aristotelian Society*, cxvi (3): 379–386.

استناد به این مقاله: محمد قربانیان، هومن. (۱۴۰۱). مطالعه و نقد دیدگاه سنتی درباره عدم تقارن موضوع-محمول، فصلنامه علمی حکمت و فلسفه، ۱۸(۷۲)، ۱۹۵-۲۱۷.

DOI: 10.22054/WPH.2023.67063.2061



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.

